۲۲ آبان ۱۳۹۶ ـ شماره: ۸۴

مقاله ها

پایگاه اطّلاع رسانی دفتر حفظ و نشر آثار منصور هاشمی خراسانی حفظه الله تعالی

تفکر سیستمی در مکتب علامه

منصور هاشمی خراسانی حفظه الله تعالی

نویسنده مقاله:

مهدی رضوی

توجّه: دیدگاه‌های منتشر شده در پایگاه، دیدگاه‌های ارسال شده توسّط کاربرانند و لزوماً دیدگاه‌های این دفتر محسوب نمی‌شوند.

بسم الله الرحمن الرحیم

تفکر سیستمی در مکتب علامه منصور هاشمی خراسانی حفظه الله تعالی

مهدی رضوی

بسم الله الرّحمن الرّحیم

﴿هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَى وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَكَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا﴾

«اوست کسی که پیامبر خود را به [قصد] هدایت با آیین درست روانه ساخت تا آن را بر تمام ادیان پیروز گرداند و گواه بودن خدا کفایت می کند.» (فتح/ ۲۸)

سیستم مجموعه‌ای از اجزاء[۱] و عناصر[۲] است که با همدیگر در تعامل[۳] هستند، بر هم تأثیر گذاشته و از هم تأثیر پذیرفته و هدف مشترکی را دنبال می‌کنند و این هدف مشترک، موجب ایجاد هم‌افزایی بین عناصر می‌شود. وقتی اجزاء کنار هم باشند، ولی تعامل نداشته باشند، در این صورت مجموعه[۴]

1 . Parts
2 . Elements
3 . Interaction
4 . Set

تشکیل می‌شود، اما سیستم وقتی شکل می‌گیرد که مجموعه‌ی اجزاء بتوانند با همدیگر تعامل داشته باشند و بیش از مجموع انرژی‌ها، انرژی تولید کنند.

برای شناخت و درک یک سیستم دو روش وجود دارد:

- روش تفکر تحلیلی[۱] یا جزء به کل[۲]
- روش تفکر سیستمی یا کل به جزء[۳]

برای مواجهه با واقعیت‌ها، هر دو روش لازم است. تفکر تحلیلی پدیده‌ی مورد بررسی را تقلیل[۴] و تفکر سیستمی آن را گسترش[۵] می‌دهد. تفکر تحلیلی تعیین می‌کند که سیستم‌ها چگونه کار می‌کنند، اما تفکر سیستمی بر کارکرد متمرکز می‌شود. بنابراین تفکر تحلیلی، دانش[۶] ایجاد می‌کند و تفکر سیستمی، درک[۷] را افزایش می‌دهد[۸]. تفکر تحلیلی به درون چیزها می‌نگرد، ولی تفکر سیستمی از بیرون به آن‌ها نگاه می‌کند.

در تفکر تحلیلی، تمرکز بر روی ساختار یک سیستم است. سیستم مورد نظر ابتدا به اجزاء آن تجزیه می‌شود. سپس رفتار و ویژگی‌های هر جزء به طور جداگانه و مستقل شناسایی و ارزیابی می‌شود. در نهایت شناختی که از هر جزء به دست می‌آید با یکدیگر ترکیب شده و یک تعریف یا شناخت کلّی حاصل می‌شود. در تفکر تحلیلی یک سیستم از پیرامونش جدا می‌شود و هدف، شناختن جزئیات است.

به عنوان مثال، تفکر تحلیلی برای تشریح دانشگاه شروع به تجزیه‌ی آن و رسیدن به عناصرش می‌کند. مثلاً از دانشگاه به دانشکده، به دپارتمان، به دانشجو، به هیئت علمی، به موضوعات درسی و ... می‌رسد. سپس عناصر را تعریف و آن‌ها را جهت رسیدن به تعریف دپارتمان، دانشکده و دانشگاه ترکیب می‌کند.

تفکر سیستمی، کلیه‌ی پدیده‌های[۹] موجود در جهان هستی را مرتبط و مؤثر بر هم می‌داند. حد و مرز هر پدیده در رابطه با پدیده‌های دیگر تعیین می‌شود؛ یعنی هر عنصر و پدیده‌ای به مثابه‌ی سیستم، عناصر درونی خود و در عین حال عنصری از یک سیستم بزرگ‌تر است. تفکر سیستمی تفکری کل‌نگر است

---

1 . Analytical Thinking
2 . Part to Whole
3 . Whole to Part
4 . Reduction
5 . Extend
6 . Knowledge
7 . Understanding

۸ . درک از کل به جزء و دانش از جزء به کل جریان دارند.

9 . The Phenomenon

و تنها به مشاهده‌ی اجزاء اکتفا نمی‌کند، بلکه چگونگی تعامل بین اجزاء و نیز بر هم کنش آن‌ها و محیط را نیز در نظر گرفته و در صدد تشخیص علل و الگوهاست. طبق تفکر سیستمی، هر سیستم یک کل است و نمی‌توان آن را به اجزاء مستقل تقسیم یا تجزیه نمود؛ زیرا خواص و ویژگی‌های مهم خود را از دست می‌دهد. در واقع ویژگی‌های سیستم، در هیچ یک از اجزاء به طور مستقل وجود ندارد، بلکه از تعامل بین اجزاء آن به وجود می‌آید. به عنوان مثال، چشم به عنوان جزئی از بدن انسان، اگر از بدن جدا باشد، نخواهد دید. در تفکر سیستمی، وقتی موضوعی مورد بررسی قرار می گیرد، ابتدا سیستم کلّی که دربرگیرنده‌ی موضوع مورد نظر است، مشخص می‌شود. به عبارت دیگر، یک کلیت[1] شناسایی می‌شود که موضوع مورد نظر، بخشی از آن است. سپس رفتار و ویژگی‌های سیستم کلّی مورد بررسی قرار می‌گیرد. در نهایت، رفتار یا ویژگی‌های موضوع مورد مطالعه با توجه به نقش‌ها[2] یا کارکردهای[3] آن در سیستم کلّی شناسایی و تشریح می‌شوند. بنابراین هدف درک کلّ سیستم است و به جزئیات کاری نداریم. به عنوان مثال، هنگام تفکر در مورد یک «دانشگاه» (به عنوان موضوع)، سیستم در برگیرنده‌ی آن، ممکن است «نظام آموزش عالی» یا «نظام آموزشی» در نظر گرفته شود.

حاصل آنکه بر مبنای تفکر سیستمی، سیستم، یک کل است که با تفکر تحلیلی به تنهایی قابل درک نیست و برای این منظور باید از ترکیب[4] به عنوان مکمّل این رویکرد استفاده کرد. در تفکر سیستمی توصیه می‌شود که ترکیب قبل از تحلیل[5] انجام شود.

فردی که سیستمی فکر می‌کند تنها در جستجوی مجموعه‌ای از ویژگی‌های موضوع نیست، بلکه تفکر سیستمی به او کمک می‌کند تا به مسائل به صورت جامع و نظام‌مند نگاه کند. متفکران سیستمی بر این اعتقاد هستند که با بسط سیستم، درک ما از آن افزایش می‌یابد.

تفکر سیستمی علی رغم مزایایی که دارد، می‌تواند آسیب‌هایی نیز داشته باشد؛ از جمله اینکه ممکن است فقط تمرکز بر روی کل سیستم باشد و بسیاری از جزئیات مهم نادیده گرفته شوند و یا اینکه به دلیل نادیده گرفتن برخی جزئیات، ریشه‌ی برخی مشکلات به درستی درک نشوند. همچنین تمرکز بر اثرات آنی می‌تواند یکی دیگر از آسیب‌های تفکر سیستمی باشد؛ زیرا ممکن است سبب شود که تغییرات تدریجی و تعاملات بلندمدت به درستی درک نشوند.

---

1 . Whole
2 . Roles
3 . Functions
4 . Synthesis
5 . Analysis

بدیهی است که برای جلوگیری از آسیب‌های ناشی از تفکر سیستمی، باید در کنار آن تفکر تحلیلی نیز وجود داشته باشد؛ بدین شکل که تفکر سیستمی به عنوان مبنای اصلی برای شناخت و درک یک سیستم به کار رود و در کنار آن شناخت اجزاء و جزئیات سیستم نیز در موارد نیاز انجام پذیرد.

تفکر سیستمی، آثار و مزایای فراوانی دارد که مهمترین آن‌ها عبارتند از:

- انتخاب هدف و ایجاد تعامل سازنده میان اجزاء و عناصر
- کل‌گرایی و درک کلّی از سیستم
- مدیریت یکپارچه و هدفمند
- ایجاد هم‌افزایی با استفاده از ترکیب مضاعف و تصاعد هندسی مجموع انرژی‌های اجزاء و عناصر
- کمک به رشد و بلوغ و آماده کردن سیستم برای تقسیم و تکثیر
- تفکر بر اساس رابطه‌ی علّت و معلولی و ریشه‌یابی مشکلات[1]
- تفکر پویا به جای تفکر ایستا
- دریافتن الگوی تغییرات به جای تمرکز بر روی وقایع
- یافتن نقاط و وقایع حساس و مؤثر
- کمک به سیستم برای حفظ دائمی و بقاء
- عدم فرافکنی، منفی‌نگری و سرزنش شرایط محیطی[2]
- و ...

برای درک بهتر تفکر سیستمی می‌توان داستان معروف فیل و مردان نابینا را بیان نمود. داستان از این قرار است که از هندوستان فیلی آورده‌اند و در خانه‌ای تاریک نگاه داشته‌اند و مردم که تا به حال فیل ندیده‌اند، در تاریکی خانه دست بر آن می‌کشند و هر یک با خیال خود تصویری از آن در ذهن می‌سازند. مثلاً کسی که دست به خرطوم آن می‌کشد فیل را به شکل ناودان و لوله می‌بیند. کسی که دست بر گوش آن می‌کشد، فیل را چون بادبزن مجسم می‌کند. کسی که دست بر پای آن می‌ساید، فیل را چون ستونی محکم می‌بیند. کسی که دست بر کمر آن می‌کشد، فیل را مانند تخت می‌پندارد، حال آنکه همه

---

۱ . تفکر سیستمی به ما می‌آموزد که برای فهمیدن مشکلات اساسی لازم است به مسائلی فراتر از اشتباهات فردی و یا اقبال نامساعد بپردازیم. باید از وقایع و شخصیت‌ها بالاتر رفت. باید به عمق ساختاری پی برد که اعمال افراد و شرایط را به گونه‌ای شکل می‌دهد که رویدادی اتفاق می‌افتد.

۲ . تفکر سیستمی به ما می‌آموزد که چیزی در بیرون از سیستم که مسبب بروز مشکلات باشد وجود ندارد، بلکه تمامی اسباب و علل مسائل در درون سیستم نهفته است و جزئی از آن به‌شمار می‌رود.

به بیراهه رفته‌اند و اگر شمعی در آنجا می‌درخشید و نور راهنمایی بود، شکل حقیقی فیل نمایان می‌شد و اختلاف نظر همه از بین می‌رفت و هیچ کس راه به افسانه و تخیل نمی‌برد.

با توجّه به این مقدمه، اگر دین اسلام را به عنوان یک سیستم در نظر بگیریم، خواهیم دید که از اجزاء مختلفی تشکیل یافته که همه‌ی آن‌ها در کنار هم دارای هدف مشترکی هستند و آن تأمین سعادت دنیوی و اخروی انسان‌هاست. بنابراین، از منظر تفکر سیستمی باید کلّ اسلام را شناخت و نمی‌توان برخی از اجزاء را با جزئیات کامل مطالعه نمود و برخی دیگر را نادیده گرفت؛ چراکه در آن صورت اصلاً درک کامل، صحیح و جامعی از دین اسلام به عنوان یک کل حاصل نخواهد شد.

آری خداوند به عنوان معمار و طراح دین مبین اسلام، آن را به شکل مجموعه‌ای منسجم و کامل ایجاد نموده، به طوری که تمام اجزاء و ارکان آن در کنار یکدیگر سعادت دنیوی و اخروی انسان‌ها را تضمین می‌کنند؛ چنانکه فرموده است: ﴿إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ وَمَا اخْتَلَفَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْعِلْمُ بَغْيًا بَيْنَهُمْ وَمَنْ يَكْفُرْ بِآيَاتِ اللَّهِ فَإِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ﴾ (آل عمران/ ۱۹)؛ «در حقیقت دین نزد خدا همان اسلام است و کسانی که کتاب [آسمانی] به آنان داده شده با یکدیگر به اختلاف نپرداختند مگر پس از آنکه علم برای آنان [حاصل] آمد آن هم به سابقه‌ی حسدی که میان آنان وجود داشت و هر کس به آیات خدا کفر ورزد پس [بداند] که خدا زودشمار است.» و فرموده است: ﴿آمَنَ الرَّسُولُ بِمَا أُنْزِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ وَالْمُؤْمِنُونَ كُلٌّ آمَنَ بِاللَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْ رُسُلِهِ وَقَالُوا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا غُفْرَانَكَ رَبَّنَا وَإِلَيْكَ الْمَصِيرُ﴾ (بقره/ ۲۸۵)؛ «پیامبر (خدا) بدانچه از جانب پروردگارش بر او نازل شده است ایمان آورده است و مؤمنان همگی به خدا و فرشتگان و کتاب‌ها و فرستادگانش ایمان آوردند (و گفتند:) میان هیچ یک از فرستادگانش فرق نمی‌گذاریم و گفتند: شنیدیم و گردن نهادیم، پروردگارا! آمرزش تو را (خواستاریم) و فرجام به سوی تو است.»

هر چند متأسفانه مسلمانان پس از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلّم دچار فرقه‌گرایی، مذهب‌گرایی و حزب‌گرایی شدند و این عوامل، مانعی بسیار مهم بر سر راه شناخت کلّ اسلام گردید و آنان را به سوی شناخت اجزائی از آن بدون شناخت اجزائی دیگر سوق داد؛ چنان که خداوند بزرگ فرموده است: ﴿مِنَ الَّذِينَ فَرَّقُوا دِينَهُمْ وَكَانُوا شِيَعًا كُلُّ حِزْبٍ بِمَا لَدَيْهِمْ فَرِحُونَ﴾ (روم/ ۳۲)؛ «از کسانی که دین خود را قطعه قطعه کردند و فرقه فرقه شدند هر حزبی بدانچه پیش آن‌هاست دلخوش شدند.» و با این وصف، اکنون بر همه‌ی مسلمانان لازم است تا درک جامع و کاملی از اسلام به دست آورند، در حالی که بررسی آثار عالمان مسلمان آشکار می‌کند که متأسفانه هیچ کدام از آنان درک صحیح، جامع و کاملی از کلّیت اسلام ندارند، بلکه هر کدام تنها یک یا چند جزء آن را گرفته و بر رویش متمرکز شده‌اند و البته همان را هم به درستی نشناخته‌اند، بلکه در حالت خوشبینانه به جای یقین اغلب به ظن اکتفاء نموده‌اند؛

چنانکه برخی از آن‌ها اسلام را در فقه خلاصه کرده‌اند، بدون اینکه حتی آن را هم به درستی بشناسند و برخی به دنبال شیعه‌گری و برخی به دنبال سنّی‌گری و برخی به دنبال صوفی‌گری و برخی به دنبال اخباری‌گری و برخی به دنبال سلفی‌گری هستند و برخی در حق پیشوایان دین غلو می‌کنند و آن‌ها را فقط در قبرستان‌ها می‌جویند و برخی به دنبال قوم‌گرایی و برخی به دنبال خرافه‌گرایی هستند و برخی به دنبال تشکیل و اداره‌ی حکومت بدون در نظر گرفتن خلیفه‌ی خداوند هستند و برخی به تقلید از عالمان، ظالمان و کافران اتّکا دارند. خلاصه هر کدام از عالمان مسلمان و تابعان و مقلّدان آن‌ها، یک یا چند جزء از کل اسلام را گرفته و به خیال خودشان مشغول درک آن و بلکه درک کل اسلام هستند، در حالی که متأسفانه هیچ کدام کلّ اسلام را در نظر نگرفته‌اند و مثل آن‌ها مثل همان لمس کنندگان فیل در تاریکی است؛ زیرا تفکر سیستمی به دین اسلام نداشته‌اند. بدیهی است که با این وصف، شناخت آن‌ها از اسلام شناخت کامل و صحیحی نیست و این حقیقتی است که باید آن را بپذیرند؛ زیرا خداوند فرمان داده است تا کلّ اسلام اقامه گردد، نه تنها جزئی از آن؛ چنانکه فرموده است: ﴿وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَيَكُونَ الدِّينُ كُلُّهُ لِلَّهِ فَإِنِ انْتَهَوْا فَإِنَّ اللَّهَ بِمَا يَعْمَلُونَ بَصِيرٌ﴾ (انفال/ ۳۹)؛ «و با آنان بجنگید تا فتنه‌ای بر جای نماند و دین یکسره از آن خدا گردد پس اگر [از کفر] بازایستند قطعاً خدا به آنچه انجام می‌دهند بیناست.»

در این میان، عالم فرزانه جناب منصور هاشمی خراسانی حفظه الله تعالی، تنها عالم مسلمان است که اسلام را با تفکر سیستمی و از کلّ به جزء مورد بررسی قرار داده و در تلاش است تا با زمینه‌سازی برای ظهور خلیفه‌ی خداوند حضرت مهدی علیه السلام امکان اقامه‌ی کلّ اسلام و عین اسلام را فراهم گرداند.

این عالم بزرگوار بر همان مبنای تفکر سیستمی، ابتدا هدف‌گذاری کرده و رسالت جهانی خویش را اعلام نموده است؛ چنانکه در نامه‌ای که در آغاز حرکت خود نگاشته، مقصود خود را برای جهانیان چنین تبیین نموده است:

«بدانید که مقصود من از این حرکت، کسب ثروت یا قدرت یا شهرت در زندگی دنیا نیست و نمی‌خواهم که در زمین برتری یابم یا تباهی انگیزم و در دین بدعتی گذارم یا فرقه‌ای برسازم یا حلالی را حرام و حرامی را حلال گردانم یا مدّعی چیزی شوم که خداوند برای من قرار نداده است. بی‌گمان من فرشته نیستم و نمی‌گویم که به من وحی می‌شود و نمی‌گویم که صاحب این امر هستم و نمی‌گویم که با او در ارتباطم. جز این نیست که مقصود من از این حرکت، بر پا داشتن اسلام و پیراستن آن از بدعت‌ها بر پایه‌ی کتاب خدا و سنّت پیامبر اوست. نه جبّاری ستمگر و نه شیّادی فتنه‌گرم، بل آمده‌ام تا چیزهایی از اسلام که فراموش کرده‌اید را به یاد آورم و چیزهایی از آن که پنهان ساخته‌اید را آشکار سازم، بی‌آنکه در ازایش از شما مزدی طلبم یا بر شما منّتی بنهم. آمده‌ام تا خلیفه‌ی خدا در زمین را تصدیق کنم و راه را برای او هموار سازم، پس گروهی را برای یاری‌اش فراهم آورم و در زیر بال‌هایم بپرورانم، با کتاب‌ها و حکمت‌ها

و پندها و تأدیب‌ها، مانند شمعی که در تاریکی روشن می‌شود، تا چیزی که دور کرده‌اید را نزدیک کنم و چیزی که سخت کرده‌اید را آسان و بشارتی برای ستم‌دیدگان شما و هشداری برای ستمگران‌تان باشم. بی‌گمان آنچه وعده داده شده‌اید راست است و آنچه انتظار می‌برید واقع می‌شود، هنگامی که شماری کافی از شما برای آن قیام کنند و برخی‌شان به برخی دیگر بپیوندند، تا کسی که بر جان خود بیمناک است ایمن شود و کسی که خود را ناتوان می‌یابد توانا. مقصود من از این حرکت، زمینه‌سازی برای حکومت مهدی است. مقصود من، امر به معروف و نهی از منکر است.» (نامه‌ی ۱۰)

این عالم بزرگوار کلّ اسلام را بر مبنای آیاتی از قرآن و حدیث متواتر ثقلین، مجموع کتاب خداوند و خلیفه‌ی خداوند در زمین می‌داند. بنابراین، معتقد است که برای اقامه‌ی کلّ اسلام چاره‌ای نیست جز اینکه خلیفه‌ی خداوند در مرکز امور قرار گیرد و بر اساس کتاب خداوند، اسلام خالص و کامل را اقامه کند. بر این اساس، این عالم بزرگوار به دور از هر گونه فرافکنی، خود و همه‌ی مسلمانان را موظّف به زمینه‌سازی برای ظهور امام مهدی علیه السلام می‌داند، در حالی که عالمان دیگر اصلاً به این میدان وارد نشده‌اند و از روی فرافکنی و جزءگرایی و هزاران توجیه دیگر، مسؤولیت زمینه‌سازی را از خود ساقط کرده‌اند و به خداوند بزرگ حواله نموده‌اند.

البته علامه خراسانی حفظه الله تعالی در عین تلاش برای شناخت و تبلیغ اسلام از کل به جزء، شناخت جزء به کل را نیز در دستور کار خود قرار داده و بر مبنای کتاب خداوند و سنّت متواتر در دسترس و عقل سلیم، با عمق و دقّتی بی‌نظیر، وظایف و تکالیف کنونی مسلمانان را هم تا حد امکان تبیین کرده است و بدان‌ها دعوت می‌کند و در این راه شناخت جزئیات را هم بر مبنای یقین انجام می‌دهد و از ظنون و اوهام پرهیز می‌نماید.

نکته‌ی بسیار مهم این است که این عالم بزرگوار بر مبنای تفکر سیستمی، برای شناخت اسلام همه‌ی اجزاء لازم را با هم در نظر می‌گیرد؛ به طوری که هیچ جزئی را قابل حذف نمی‌داند، بلکه همه را در کنار هم لازم می‌داند؛ چنانکه در گفتاری از ایشان بدین مهم اشاره شده است:

«ابو ابراهیم سمرقندی ما را خبر داد، گفت: شنیدم منصور هاشمی خراسانی می‌فرماید: عقل بازگشت‌گاه معرفت است و هر معرفتی که به عقل باز نمی‌گردد، جهلی بر روی جهلی دیگر است! گفتم: نزد ما کسانی هستند که از عقل بیزاری می‌جویند! فرمود: و آیا از عقل جز دیوانه بیزاری می‌جوید؟! گفتم: آن‌ها می‌گویند که بازگشت‌گاه معرفت، کتاب و سنّت است! فرمود: و آیا کتاب و سنّت جز با عقل شناخته می‌شوند؟! عقل ریشه‌ی معرفت و کتاب و سنّت ساقه‌ی آن و خلفاء در زمین شاخه‌های آن هستند؛ پس هر کس عقل را وانهد، ریشه‌ی معرفت را بریده

و هر کس کتاب و سنّت را وانهد، ساقه‌ی آن را بریده و هر کس خلفاء در زمین را وانهد، شاخه‌های آن را بریده است و همگی از حاصل و میوه‌ی آن محروم هستند!» (ترجمه‌ی گفتار ۲۵)

این بدان معناست که علامه خراسانی حفظه الله تعالی بر مبنای تفکر سیستمی، دین اسلام را مجموعه‌ای هدفمند از اجزاء مختلف می‌داند که همه در کنار هم کلّ اسلام را تشکیل می‌دهند و هیچ کدام از آن‌ها به تنهایی و بدون ارتباط با اجزاء دیگر، بیان کننده‌ی کلّ اسلام نیستند، بلکه هر جزء نقش و کارکرد خودش را در کلّ سیستم داراست و این کل، با امامت و حکومت خلیفه‌ی خداوند امام مهدی علیه السلام اقامه می‌گردد؛ چنانکه در گفتاری از ایشان بدین مهم اشاره شده است :

«یونس بن عبد الله ختلانی ما را خبر داد، گفت: نزد منصور هاشمی خراسانی بودم، پس به من اشاره کرد و فرمود: بیا ای یونس تا دینت را به تو بیاموزم! پس به او نزدیک شدم تا اینکه در کنارش نشستم، پس دست من را مانند پدری مهربان گرفت و فرمود: بدان ای فرزندم که این دین نظامی مانند نظام مهره‌هاست که برخی از آن تابع برخی دیگر است و برخی از آن جز با برخی دیگر کامل نمی‌شود! آیا ندیدی که خداوند بلندمرتبه هنگامی که ولیّ خود را گماشت فرمود: <امروز دین‌تان را برایتان کامل و نعمتم را بر شما تمام کردم و اسلام را برایتان به عنوان دین پسندیدم> (مائده/ ۳) پس به خدا سوگند دین کامل و اسلام پسندیده نبود تا آن گاه که خداوند ولیّ خود را گماشت! پس هنگامی که مردم از ولایت او خارج شدند، دین‌شان نقصان پذیرفت و اسلام به همان حالتی بازگشت که هنوز پسندیده نبود و امروز نیز بر همان حالت است! آگاه باش به خدایی که جانم به دست اوست سوگند که دین هرگز کامل نمی‌شود و اسلام از چیزی کفایت نمی‌کند مگر با ولایت ولیّی که خداوند عزّوجلّ او را گماشته است! پس هر کس گمان کند که خداوند بدون ولایت ولیّش دین‌داری می‌شود، به گمراهی بسیار دوری دچار شده است! سپس فرمود: بدان ای فرزندم که این دین زنجیره‌ای است که برخی از آن به برخی دیگر وابسته است، پس چون جزئی از آن کاسته شود اجزاء دیگرش نیز کاستی می‌پذیرد و آن گاه جز بر زیان تو نمی‌افزاید! عرض کردم: فدایت شوم، آن‌ها می‌گویند چیزی که همه‌اش به دست نمی‌آید همه‌اش واگذاشته نمی‌شود! فرمود: دروغ می‌گویند جاهل‌های احمق که مانند خرهایند! خداوند دینی را قرار نداده مگر اینکه برای آن کسی را قرار داده است که همه‌ی آن را به دست آورد! پس اگر آن‌ها از به دست آوردن همه‌ی آن ناتوانند باید بروند و کسی بیاید که توانایی این کار را دارد؛ چراکه آن جز همه‌اش کفایت نمی‌کند و یک جزئش به تنهایی تنها بر زیان آن‌ها می‌افزاید! عرض کردم: آیا این حدود خداوند را به تعلیق نمی‌کشاند؟! فرمود: مذاهب گوناگون تو را به سوی خود نبرند فرزندم! هرآینه حدود خداوند را جز ولیّ او جاری نمی‌کند، پس چاره‌ای نیست جز آنکه او را حاکم سازند و این از آن جهت است

که خداوند حدّی را قرار نداده است مگر با لحاظ دولت عدل و امّا دولت ظلم را نمی‌رسد که حدّی را جاری کند، بل برای خداوند بر آن حدودی است که به زودی بر آن جاری خواهد شد!» (ترجمه‌ی گفتار ۱۶)

بنابراین، از نظر این عالم ژرف‌اندیش، کلّ اسلام از اجزاء و ارکانی تشکیل یافته که بدون در نظر گرفتن همه‌ی آن‌ها در کنار هم نمی‌توان اسلام را شناخت. با این وصف، جای بسی تعجّب است که چگونه عدّه‌ای بدون در نظر گرفتن نقش خلیفه‌ی خداوند مدّعی شناخت کامل اسلام بوده و به دنبال اقامه‌ی اسلام هستند و در حالی که وظیفه دارند تا زمینه‌ی ظهور و حاکمیت حضرت مهدی علیه السلام را فراهم نمایند، ایشان را پشت سر نهاده و به دنبال رأی یا روایت افتاده و بر اساس اجتهاد ظنی، به خیال خود تمام جزئیات مورد نیاز را استنباط نموده‌اند! این در حالی است که طبق فرمایش علامه خراسانی اقامه‌ی کلّ اسلام و عین اسلام جز با ظهور و حاکم شدن امام مهدی علیه السلام امکان‌پذیر نیست؛ لذا ایشان در گفتاری تکان دهنده چنین می‌فرماید:

«حسن بن قاسم طهرانی ما را خبر داد، گفت: به منصور گفتم: هرگاه نه رأیی باشد و نه روایتی و نه راهی به سوی خلیفه‌ی خداوند در زمین، پس انسان به سوی چه فرار کند؟ فرمود: به سوی آتش!» (ترجمه‌ی گفتار ۹ فقره‌ی ۳)

با این وصف مشخص شد که دین اسلام به عنوان یک دین کامل و جامع که هدفش رستگاری انسان‌ها در دنیا و آخرت است، مجموعه‌ای از اجزاء مرتبط به هم است. بر این اساس، علامه خراسانی حفظه الله تعالی در کتاب شریف «بازگشت به اسلام» (ص۱۰۰ و ۱۰۱) چنین می فرماید:

«افزون بر اقامه‌ی عین اسلام به صورت خالص و بر کنار از عقاید و احکام غیر حقیقی، اقامه‌ی کلّ اسلام به صورت کامل و بر کنار از تجزیه و تبعیض، ضروری است؛ زیرا اسلام، یک مجموعه‌ی مرتبط و به هم پیوسته، مانند یک نظام دقیق و زنجیرهی حلقه در حلقه است که هر جزء آن با نظر به جزء دیگرش، تشریع شده، به نحوی که قطع نظر از آن، قابل تشریع نبوده و چه بسا تشریع آن، ناقض غرض بوده است؛ مانند دانه‌های تسبیح که هر یک به اعتبار جزئی از کل ساخته شده است و هیچ یک به تنهایی ارزشی ندارد و جز در قالب کل سودمند نیست و با این وصف، وجود اجزاء آن، در ضمن وجود کلّ آن است و با زوال کلّ آن، اجزاء آن نیز از بین می‌رود. به همین ترتیب، اجزاء اسلام نیز به اعتبار کلّ آن، تشریع شده است و جز در صورت اقامه‌ی کلّ آن، سودمند نیست، بلکه چه بسا در صورت عدم اقامه‌ی کلّ آن، اقامه‌ی اجزائی از آن به تنهایی، زیانبار است؛ مانند داروهایی که طبیب، با نظر به ترکیبشان با یکدیگر تجویز کرده و استعمال برخی از آن‌ها جدا از برخی دیگر، خطرناک است.»

بنابراین، گرفتن برخی از اجزاء و وا گذاشتن برخی دیگر سبب می‌شود که کلّ اسلام کارکرد حقیقی خود را از دست بدهد و حتی خطرآفرین باشد. لذا علامه خراسانی در کتاب شریف «بازگشت به اسلام» (ص۱۰۱ و ۱۰۲) در تفسیر آیه‌ی ۳ سوره‌ی مائده چنین می‌فرماید:

«به این معنا که تا پیش از آن روز و تبلیغ حکم مذکور که واپسین حکم اسلام بود، دین برای مسلمانان کامل و نعمت برای آنان تمام نبود و خداوند هنوز اسلام را برای آنان به عنوان دین، نپسندیده بود؛ چراکه او کامل است و تبعاً دین کامل را می‌پسندد و اسلام ناقص که جزئی از اجزاء آن کم است را برای مسلمانان نمیپسندد؛ چراکه چنین اسلامی، به دلیل نقصان خود، نمی‌تواند پیروانش را به کمال برساند، بلکه به دلیل فقدان انسجام و هماهنگی میان اجزائش، زمینهساز تضاد و فساد است و با این وصف، التزام به اسلام ناقص، از عدم التزام به اسلام، اگر خطرناک‌تر نباشد، کم‌خطرتر نیست؛ همچنانکه مسلمانان، در بسیاری از زمینه‌ها مشکلات بزرگ‌تری نسبت به دیگران دارند و این به سبب التزام آنان به اسلام ناقص است. البته واضح است که این به معنای لزوم دست کشیدن از اسلام نیست، بلکه بالعکس به معنای لزوم إقامه‌ی آن به صورت کامل است؛ چراکه خداوند به اقتضای کمال خود، آن را کامل ساخته و از کمال آن خبر داده است و اگر نقصانی در آن پدید آمده که موجب عدم تکامل مسلمانان شده، ناشی از خداوند نبوده، بلکه از خود مسلمانان نشأت گرفته است؛ چراکه آنان، بخشهایی از اسلام را گرفته و بخش‌هایی از آن را رها کرده‌اند و همه‌ی آن را به صورت کامل بر پا نداشته‌اند».

به این ترتیب، بنا بر تفکر سیستمی در مکتب علامه منصور هاشمی خراسانی حفظه الله تعالی، نمی‌توان جزء یا برخی از اجزاء اسلام را گرفت و به تنهایی اجرا نمود، بلکه اقامه‌ی برخی از اجزاء اسلام به اقامه‌ی کلّ آن مشروط است. چه بسا با اجرا و اقامه‌ی برخی از اجزاء و نادیده گرفتن سایر اجزاء، سیستم به درستی اجرا نشده و به جای رسیدن به اهداف اصلی خود، سبب نقض آن‌ها شود! لذا ایشان در فرازی دیگر از کتاب «بازگشت به اسلام» (ص۱۰۴ و ۱۰۵) تحت عنوان «مشروط بودن اقامه‌ی برخی اجزاء اسلام به اقامه‌ی کلّ آن» می‌فرماید:

«از اینجا دانسته می‌شود که اقامه‌ی جزئی از اسلام به تنهایی، در حالی که سایر اجزاء آن اقامه نمی‌شود، محلّ اشکال است؛ چراکه هر جزء اسلام، به اعتبار اقامه‌ی کلّ آن و متناسب با اجزاء دیگرش تشریع شده و تبعاً هنگامی سودمند و قابل اقامه است که اجزاء مرتبط با آن اقامه شده باشد؛ با توجه به اینکه اجزاء اسلام، لازم و ملزوم یکدیگرند و بر هم اثر می‌گذارند و از هم اثر می‌پذیرند و هرگاه برخی اقامه نشوند، اقامه‌ی برخی دیگر بی‌فایده، بلکه احیاناً زیانبار خواهد بود. چنانکه به عنوان مثال، احکام جزایی اسلام، به اعتبار تحقّق کامل اسلام

و متناسب با زمان و مکانی جعل شده‌اند که سایر احکام اسلام، به عنوان عواملی بازدارنده، جریان یافته‌اند و با جریان آن‌ها، موجبی برای ارتکاب جرایم نیست و تبعاً ارتکاب آن‌ها در این وضعیت، غیر طبیعی و مستلزم جزای مقرّر است. چنانکه مثلاً حکم قطع دست سارق، به اعتبار تحقّق کامل اسلام و متناسب با زمان و مکانی جعل شده که احکام اقتصادی اسلام و اقدامات پیشگیرانه‌ی آن از قبیل توزیع عادلانه‌ی ثروت و مالیاتی چون زکات و خمس، اقامه شده است؛ نه زمان و مکانی که احکام اقتصادی اسلام اقامه نشده و توزیع ثروت ظالمانه است و مالیاتی مانند زکات و خمس، چنانکه باید پرداخته نمی‌شود و تبعاً مقتضی برای سرقت وجود دارد و مانع آن مفقود است. این به آن معناست که اگر کسی در زمان حاکمیّت غیر اسلام و مکانی که احکام عینی و عمومی آن اجرا نمی‌شود، مرتکب سرقت شود، مستحقّ جزای مقرّر برای سرقت نیست و إعمال آن در حقّ او، غیر عادلانه و مخالف با مقصود شارع است. همچنانکه إجرای سایر احکام جزایی، منوط به تحقّق حکومت اسلامی و اجرای عین و کلّ احکام اسلام است و پیش از آن، مفید و متناسب نیست؛ چراکه خداوند این احکام را برای إجرا در حکومت خویش و متناسب با زمان و مکانی تشریع کرده است که کسی از جانب او، با علم کامل به همه‌ی آن و توانایی کامل برای تطبیق آن بر مصادیقش، زمام امور را در دست دارد و بر پایه‌ی آن، حکومت او را إعمال می‌کند و عدالت او را متجلّی می‌سازد؛ همچنانکه مجری اصلی احکام در وقت نزول، پیامبر بوده و این واقعیّت در تشریع آن‌ها، تأثیر داشته و لحاظ شده است؛ تا حدّی که دور نیست اگر این احکام برای کسی جز آن حضرت یا کسی مانند او، نازل می‌شد، ماهیّتی متفاوت می‌داشت. این به آن معناست که اقامه‌ی حدود اسلامی توسّط کسانی که عالم به همه‌ی احکام اسلام و قادر به اجرای همه‌ی آن‌ها نیستند، جایز نیست، بی‌آنکه عدم اقامه‌ی حدود اسلامی توسّط آنان، جایز باشد؛ چراکه اقامه‌ی حدود اسلامی توسّط آنان، در ضمن اقامه‌ی کلّ اسلام واجب است و اقامه‌ی کلّ اسلام توسّط آنان، با تبعیّت از کسی ممکن است که عالم به کلّ آن است و چنین کسی، چنانکه روشن شد، خلیفه‌ی خداوند در زمین است که توسّط او از کلّ اسلام آگاهی یافته و واسطه‌ی او در إعمال حکومت اوست.»

البته نکته‌ی مهمی که باید به آن توجه شود این است که وقتی بنا بر تفکر سیستمی اسلام را همانند یک سیستم جامع و کامل در نظر می‌گیریم، امکان اجرا و اقامه‌ی کلّ آن وجود خواهد داشت، ولی با ساز و کاری که خودش پیشبینی و تعریف کرده و آن حاکمیّت کسی است که علم به کلّ سیستم را در اختیار دارد و او کسی جز پیامبر یا جانشین پیامبر نیست؛ چراکه در هر زمان یک خلیفه روی زمین وجود دارد و در زمان ما آن خلیفه حضرت مهدی علیه السلام است. بر این اساس علامه منصور هاشمی خراسانی چنین می‌فرماید:

«ممکن است پنداشته شود که عمل به کلّ اسلام، ممکن نیست و با این وصف، چاره‌ای جز عمل به جزئی از آن وجود ندارد و هرگاه عمل به جزئی از آن مجزی نباشد، بی‌چارگی پدید می‌آید که ممکن نیست؛ اما روشن است که این پنداری واهی است؛ چراکه مسلّماً خداوند به اقتضای حکمت و رحمتش، چیزی را در اسلام قرار نداده است که عمل به آن مقدور نباشد؛ بل قرار دادن چیزی در اسلام، با هدف عمل به آن بوده و روشن است که قرار دادن چیزی در اسلام که عمل به آن مقدور نیست، عبث است و با این وصف، از خداوند صادر نمی‌شود. به علاوه، تردیدی نیست که خداوند به همه‌ی اسلام و نه تنها بخشی از آن، امر کرده و واضح است که امر او به محال، محال است؛ چراکه با حکمت او منافات دارد. وانگهی در کلّ اسلام چیزی ادّعا نشده است که عقیده یا عمل به آن، ذاتاً محال باشد. با این حال، تنها وجهی که می‌توان برای عدم امکان عمل به کلّ اسلام یاد کرد، عدم امکان علم به کلّ آن است؛ با توجه به اینکه علم به کلّ اسلام، برای عمل به کلّ آن ضروری است و البته تنها برای کسی ممکن است که آن را تشریع کرده است و با این وصف، علم مسلمانان به کلّ آن و تبعاً عملشان به کلّ آن، ممکن نیست. اما حق آن است که این وجه نیز مردود است؛ چراکه مسلّماً خداوند، عمل به کلّ اسلام را بر مسلمانان واجب ساخته است و با این وصف، از توقّف آن بر علم به کلّ اسلام، تنها لزوم تعلیم کلّ اسلام بر خداوند لازم می‌آید، نه رفع وجوب عمل به کلّ آن؛ به این معنا که با توجه به لزوم عمل به کلّ اسلام و توقّفش بر علم به کلّ آن و انحصار ذاتی این علم به خداوند، بر خداوند لازم است که به نحوی از انحاء، علم به کلّ آن را برای مسلمانان ممکن کند تا عذری در برابر او برای عمل نکردن به کلّ اسلام و تبعاً وقوع در شقاوت و مشکلات، نداشته باشند. روشن است که این تعلیم، اجتناب‌ناپذیر و قطعی است و با این وصف، به دو صورت ممکن است: یا خداوند همه‌ی مسلمانان را مستقیماً به کلّ اسلام عالم می‌سازد و یا برخی از آنان را برای این امر بر می‌گزیند تا دیگران به نحو غیر مستقیم، علم به کلّ اسلام را از آنان فرا گیرند. از آنجا که مسلّم است خداوند همه‌ی مسلمانان را مستقیماً به کلّ اسلام عالم نساخته، معلوم می‌شود که برخی از آنان را به کلّ اسلام عالم ساخته و تبعاً بر دیگران واجب است که آنان را بشناسند و از آنان تعلیم پذیرند. آنان، با توجه به اینکه علم به کلّ اسلام اختصاص به خداوند دارد، ناگزیر یا پیامبرند که علم به کلّ اسلام را مستقیماً از خداوند تلقّی کرده‌اند و یا مرتبط به پیامبرند که علم به کلّ اسلام را غیر مستقیم و از پیامبر دریافت نموده‌اند و چنین کسانی، به اعتبار نیابتشان از خداوند در تعلیم کلّ اسلام، خلیفه‌ی خداوند در میان مسلمانان شمرده می‌شوند. از اینجا دانسته می‌شود که خداوند در زمین خلیفه‌ای را قرار داده است؛ چنانکه به عنوان رویّه‌ی خود، از آن یاد کرده و فرموده است: <إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً> (بقره/ ۳۰)؛ <من در زمین خلیفه‌ای را قرار دهنده‌ام> و روشن است که این خلیفه،

هرگاه عالم به کلّ اسلام و مکلّف به تعلیم آن باشد، می‌تواند کلّ آن را به مسلمانان تعلیم دهد و قابل عمل توسّط آنان گرداند و روشن است که با این وصف، تعلّم از او بر مسلمانان واجب خواهد بود. از این مبنا لازم می‌آید که زمین هیچ گاه از چنین خلیفه‌ای خالی نباشد؛ چراکه خلوّ او، هر چند برای زمانی کوتاه، مستلزم عدم امکان علم و تبعاً عمل به کلّ اسلام در آن زمان است و از آنجا که این عدم امکان، مستند به خداوند و موجب خسارت مسلمانان است، ممکن نیست و خداوند از آن تنزیه می‌شود. آری، هرگاه چنین خلیفه‌ای در میان مسلمانان قرار داده شده باشد، ولی آنان به سبب تقصیر خود، او را نشناسند و متمکّن از تعلیم نگردانند، ایرادی بر خداوند وارد نخواهد بود و در این صورت، بی‌چارگی آنان ممکن خواهد بود؛ چراکه بی‌چارگی، هرگاه ناشی از فعل مسلمانان و نه ناشی از فعل خداوند باشد، ممکن است؛ به این صورت که عمل به جزئی از اسلام به سبب تقصیر آنان در تحصیل مقدّمات آن، غیر ممکن و عمل به سایر اجزاء اسلام بدون عمل به آن، غیر مجزی باشد؛ هر چند چنین حالتی، با توجه به امکان ترک تقصیر برای مسلمانان، قابل رفع خواهد بود» (بازگشت به اسلام، ص۱۰۲ تا ۱۰۴).

حاصل آنکه برای اقامه‌ی کلّ اسلام که همانند یک سیستم جامع و کامل است، نیاز به ظهور و حضور خلیفه‌ی خداوند در زمین است؛ لذا ضروری است تا زمینه‌ی لازم برای ظهور ایشان فراهم شود و این کاری است که توسط علامه منصور هاشمی خراسانی و یاران راستین ایشان آغاز شده و در جریان است و دیر یا زود به نتیجه خواهد رسید ان شاء الله.

خداوند ما را از زمینه‌سازان راستین ظهور امام مهدی قرار دهد؛ چراکه تنها با ظهور ایشان امکان اقامه‌ی کلّ اسلام فراهم می‌آید و تنها با اقامه‌ی کلّ اسلام سعادت مسلمانان در دنیا و آخرت حاصل می‌شود ان شاء الله.

منابع و مراجع:

- قرآن کریم
- کتاب بازگشت به اسلام، منصور هاشمی خراسانی
- پایگاه اطلاع رسانی دفتر حفظ و نشر آثار منصور هاشمی خراسانی
- رضاییان، علی؛ تجزیه و تحلیل و طراحی سیستم، تهران، سمت، ۱۳۸۳
- جکسون، مایکل؛ کتاب تفکر سیستمی کل‌گرایی خلاق برای مدیران، ترجمه‌ی تقی ناصر شریعتی، سازمان مدیریت صنعتی، ۱۳۹۱

- برتالانفی، لودویگ فون؛ مبانی، تکامل و کاربردهای نظریه عمومی سیستم‌ها، ترجمه کیومرث پریانی، تهران، تندر، ۱۳۶۶
- سادوسکی، و. ن؛ نظریه سیستم‌ها: مسائل فلسفی و روان شناختی، تهران، چ اول، ۱۳۷۰
- رشاد، مهدی؛ نگرش سیستمی، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۲
- Gharajedaghi,(2011). “system thinking; managing chaos and complexity”, 3th.ed, MK.
- Mingers, John, and Leroy White. "A review of the recent contribution of systems thinking to operational research and management science." European Journal of Operational Research 207, no. 3 (2010): 1147116